



رہ آورد آریک

ترجہ حدیث معراج

سید محمد جواد وزیری فرد



ره آورد آستان

شرح حدیث مسراج

سید محمد جواد وزیری فرد

فهرست

۱۵	مقدمه ناشر
۱۷	فصل اول: محبت خدا به متحایین
۱۹	محبت، علت خلق عالم
۲۰	محبت به بندگان، تمرین محبت به خدا
۲۱	علت محبت خدا
۲۲	رابطه علم و عمل
۲۴	بی نیازی از خلق
۲۵	ذکر، محبت و رضا، توشه آخرت
۲۶	فصل دوم: معنای محبت خدا
۲۹	تبعیت، نشانه محبت خدا
۳۰	محبت و مغفرت، نتیجه تبعیت
۳۳	احسان، از اسباب محبت خدا

معنای تقوا	۳۳
صبر، از اسباب محبت	۳۴
خاصیت صبر	۳۴
توکل، از اسباب محبت	۳۶
اراده خدا بر تأثیرگذاری اسباب	۳۶
نگاه دار سر رشته، تا نگه دارد	۳۷
اسباب دفع محبت الهی	۳۹
محبت خدا و بنده، رابطه‌ای امکان‌پذیر	۴۱
چگونگی محبت خدا به بندگان	۴۲
برتری محبت خدا بر سایر محبت‌ها	۴۴
فصل سوم: محبت خدا به متحاین	۴۵
متحاین فی‌الله بر منبری از نور	۴۹
غبطه ملائک مقرب به متحاین فی‌الله	۵۱
دوستان در راه خدا، سرفرازان قیامت	۵۳
اهمیت حب و بغض فی‌الله	۵۵
نعم دنیوی، جلوه‌ای از نعم اخروی	۵۶
دیدار دوستان، نمودی از لقای پروردگار	۵۷
نمونه‌ای از دوستان خدایی	۵۸
اعلام برادری در صدر اسلام	۶۰
اهمیت دوستی فی‌الله در سیر و سلوک	۶۰
دوستی و دشمنی فی‌الله و سعادت‌مندی	۶۱

۶۳	راز عدم جواز تشبه به کفار
۶۴	محبت بین اخوان، نعمت بدون جایگزین
۶۶	تفاوت محبت لله و محبت فی الله
۶۸	زهد لله و فی الله
۶۸	تحابب فی الله، بالاترین مراتب تحابب
۷۰	فصل چهارم: محبت خدا به مرتبطين
۷۳	روگردانی از غافلان
۷۳	حسرت نداشتن دوستان خوب در قیامت
۷۴	محبت در راه خدا، مبنا و اصل معنویت
۷۵	محبت، تنظیم کننده روابط مؤمنین
۷۷	تقوا، یعنی خدا نگهداری
۷۷	صله رحم، وسیله رفع حاجات
۷۹	اجتماعی بودن در کنار نیاز به خلوت
۸۱	حیثیت ایمانی، زمینه ظهور محبت فی الله
۸۴	دوستی اهل بیت، تنها اجر رسالت
۸۶	فصل پنجم: بلندای جایگاه مؤمن نزد خدا
۹۰	عیادت مؤمن، عیادت خدا در عرش
۹۲	عظمت منزلت مؤمن
۹۳	پاکی و رحمت، نتیجه ملاقات مؤمن
۹۶	معنای جواد بودن خداوند
۹۸	برآوردن حاجت خدا

قبول رحمت یا عذاب	۹۸
سرشت واحد، عامل ایجاد رابطه قلبی	۱۰۰
مراقبه عام و خاص	۱۰۳
دیدار مؤمنین و احیای امر اهل بیت	۱۰۴
فصل ششم: محبت فراگیر خدا به بندگان	۱۰۶
چگونگی وجوب محبت خدا	۱۱۰
تکیه بر خود، سد راه توحید	۱۱۲
مشیت خدا در جاودانگی در بهشت و جهنم	۱۱۴
ایجاد قابلیت، رمز دریافت فیوضات الهی	۱۱۶
چیستی و چگونگی خداوند	۱۱۸
تفاوت رضا و غضب خدا با رضا و غضب انسان	۱۲۰
احدیت و عدم تغییر و انفعال در ذات و صفات خدا	۱۲۱
محبت آماده و همیشگی خدا به بندگان	۱۲۲
فصل هفتم: محبت بی پایان حضرت حق	۱۲۶
محبت بی نهایت خدا، عامل رشد بی نهایت انسان	۱۲۹
محبت، شیرینی پایان ناپذیر	۱۳۰
فرائض، بهترین وسیله تقرب	۱۳۱
تقدم فرائض بر نوافل	۱۳۴
معرفت الله، نتیجه محبت	۱۳۵
مطیع خدا بودن و مثل او شدن	۱۳۷
حیات جاودانه و خالی از فقر مطیعین	۱۳۹

۱۴۱	لذت عبد بودن
۱۴۲	اطاعت حق و مقام خلیفه‌اللهی
۱۴۳	محبت بی پایان خدا
۱۴۵	فصل هشتم: نگاه حق گونه به عالم
۱۴۸	نگاه به مخلوقین از دریچه نگاه خالق
۱۴۹	شکوه اخلاق پیامبر
۱۵۰	هدف بعثت، اتمام سجایای اخلاقی
۱۵۲	پیامبر الگوی عینی
۱۵۳	مراقبه و رسیدن به مقام فنا
۱۵۴	طمع در درخواست کمالات
۱۵۸	لزوم دوست داشتن خوبی‌ها
۱۶۱	زندگی شیرین در گرو مکارم اخلاق
۱۶۲	بازگشت به فطرت، راه حل اساسی
۱۶۵	پیامبر، میزان سنجش اعمال
۱۶۶	فطرت توحیدی انسان
۱۶۸	تبعیت از انبیا و بازگشت به فطرت
۱۷۱	نگاه غیراستقلالی به موجودات
۱۷۳	مصادیق فرورفتگی در مادیات
۱۷۶	فصل نهم: فنای فی الله
۱۸۱	کلماتی در باب فنای فی الله
۱۸۳	عالم امر و ملکوت



نفهمیدن معنای فنا و نسبت ناروا به بزرگان	۱۸۶
توحید ناب در سوره حدید	۱۸۹
ثبوت فنا در همین دنیا	۱۹۲
وجه خدا و اسما و صفات حق	۱۹۵
احاطه خدا بر همه عالم	۱۹۷
ملکیت حقیقی و ملکیت اعتباری	۱۹۷
عدم امکان دیدن فنا با چشم سر	۲۰۰
درک احاطه خدا بر ما و رؤیت فنا	۲۰۱
ایمان و باز شدن دیده دل	۲۰۳
معنای لطیف	۲۰۴
ناتوانی حواس از درک بی نهایت	۲۰۵
درک اختیاری فنا، شرط رؤیت حق تعالی	۲۰۶
توجه به حقیقت سایه و معنای فنا	۲۰۸
عوالم مختلف و اقتضائات مختلف	۲۰۹
دیدن سایه از مسیر صاحب سایه	۲۱۱
انس با ماده و سختی درک مقام فنا	۲۱۳
فصل دهم: نبودن حاجات نزد مخلوقات	۲۱۶
استغنا از مردم در عین اجتماعی بودن	۲۲۲
راه رسیدن به غنای نفسانی از مردم	۲۲۵
بی نیازی از مردم و عزت نفس	۲۲۷
ناامیدی از مردم شرط عزتمندی در دین	۲۲۷

۲۲۹	بی‌نیازی از مردم و استجابت دعاها
۲۳۰	مراقبه عملی برای رسیدن به غنای نفسانی
۲۳۳	رمز رسیدن ابراهیم به مقام خلیل‌اللهی
۲۳۴	آثار نیازمندی به مردم
۲۳۶	شرک خفی در قلب و در گفتار
۲۳۹	ویژگی‌های مخلصین
۲۴۰	عبودیت بندگان و ربوبیت حق تعالی
۲۴۴	عاقبت پناه بردن به بندگان
۲۴۵	معنای صحیح عدم درخواست از مخلوقین
۲۴۸	توکل بر خدا و استعانت از خلق
۲۵۰	انجام امور از طریق اسباب
۲۵۲	رابطه مراتب شناخت خلق و مراتب یقین
۲۵۵	توضیح مراتب یقین
۲۶۰	فصل یازدهم: کم خوراک بودن متحابین
۲۶۵	نخوردن یا کم خوردن؟
۲۶۶	پر خوری، منشأ فساد
۲۶۷	تقوا در خوردن و آشامیدن
۲۶۸	پر خوری و وسوسه شیطان
۲۶۹	طغیان و غضب خدا
۲۷۰	خوردن برای بندگی
۲۷۱	بخورید و شاکر باشید



اسراف و خشم خدا	۲۷۱
پر خوری و خشم خدا	۲۷۲
برنامه خوردن و آشامیدن!	۲۷۴
اوصاف ظاهری شیعیان	۲۷۶
زهد در خوردن	۲۷۶
اعتدال، مهم‌ترین توصیه دین	۲۷۷
آفرینش و تناسب آن با هدف خلقت	۲۸۰
فصل دوازدهم: بهره‌مندی از محبت و رضای خدا	۲۸۲
فرق نعیم و نعمت	۲۹۶
محبت خدا به بنده و محبت بنده به خدا	۲۹۷
نماز و یاد خدا	۳۰۰
تبعیت و محبت اهل بیت، لازمه دوستی با خدا	۳۰۲
دوستی خدا، عامل مغفرت و رحمت	۳۰۳
عاقبت دین‌گزینی	۳۰۵
رضای خدا، بالاترین نعمت‌ها	۳۰۶
رضای خدا، بهترین پناه انسان	۳۱۰
توجه خدا به بنده، ثمره توجه بنده به خدا	۳۱۱
همنشینی خدا با ذاکرین	۳۱۴
یاد همیشگی خدا و انقطاع الی الله	۳۱۶
معرفت و یاد خدا در دسترس طالبان	۳۱۹
خدا، ذاکر بنده ذاکر	۳۲۱



- ۳۲۳ ذاکرین، خلفای حقیقی خدا
- ۳۲۳ بنده ذاکر، محور تدبیر عالم
- ۳۲۴ عبادت کریمانه و مقام امن الهی
- ۳۲۸ امنیت، در سایه محبت خدا
- ۳۲۹ رحمت خدا در قالب بلاها
- ۳۳۴ گذشتن از نفس و مقام رضا
- ۳۳۶ بلاها، راهی برای رسیدن به انقطاع
- ۳۳۹ غفلت از جایگاه صبر
- ۳۴۰ صابران و اجر بی حساب
- ۳۴۱ صبر سیدالشهدا بر مصائب
- ۳۴۳ صبر در حال قدرت
- ۳۴۵ رضای کامل، در سایه انقطاع
- ۳۴۷ توفیق مراقبه در بندگی نشانه رضایت خدا
- ۳۴۹ رضای نفس یا رضای خدا؟
- ۳۵۰ مراتب کسب رضای حق
- ۳۵۱ میل به طاعت، بالاتر از انجام طاعت
- ۳۵۲ عذاب الهی و تحمل انسان
- ۳۵۳ حلم عملی، لازمه رشد انسان
- ۳۵۵ جهت گیری الهی، اساس رشد انسان
- ۳۵۷ رضایت خدا در گرو رضا به مقدرات
- ۳۵۹ رضای خدا، سرمنزل مقصود



رضای خدا، برترین لذت	۳۶۰
ولایت، نعمت زوال ناپذیر	۳۶۵
متحابین فی الله و محبت خاص خدا	۳۶۶
محبت خاص خدا و رسیدن به ایمان کامل	۳۷۰
رضا به مقدرات الهی نشانه حرکت در مسیر حق	۳۷۲
کتابنامه	۳۷۴

مقدمه ناشر

در یکی از مجالس، پیامبر خدا ﷺ رو به اصحاب کرده و از آنها پرسیدند: به نظر شما محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان چیست؟ هر یک از اصحاب به آنچه گمان می‌کرد برترین اعمال است اشاره کرد. یکی گفت نماز، یکی گفت روزه، یکی زکات و دیگری جهاد و ... پیامبر خدا ﷺ ضمن بیان ارزشمند بودن همه اینها فرمودند:

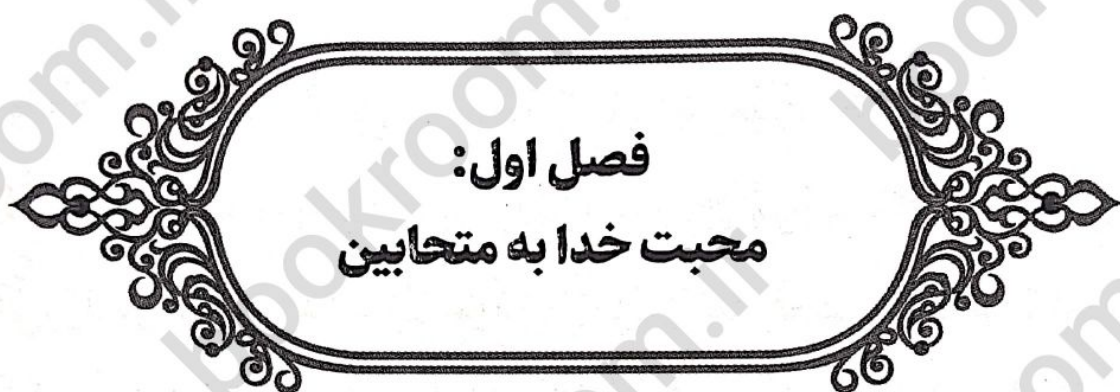
«اما محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوستی و حبّ فی الله و بغض فی الله است»^۱.

دیدگاه نبی مکرم اسلام ﷺ که تربیت شده بی‌واسطه حضرت حق است، با آنچه خداوند متعال در حدیث شریف معراج خطاب به ایشان بیان داشته است، تفاوتی ندارد. بر اساس این حدیث شریف ارزش محبت و دوستی در راه خدا و برای خدا در حدی است که اهل خود را به بالاترین درجات کمال خواهد رساند. بسیار دیده شده است که کسی که اهل محبت و دوستی با خدا و

۱. بحار الانوار ج ۶۶، ص ۲۴۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَغْلَمُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصَّلَاةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الزَّكَاةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصِّيَامُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَيْسَ بِهِ وَلَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَتَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَالتَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ».

اولیای خدا بوده، ولی اعمال ارزشمندی نداشته است، موفق به توبه و نجات شده است و برعکس، کسی که ظاهراً اعمال شایسته فراوانی در کارنامه داشته، اما بغض و دشمنی اولیای خدا را در دل داشته است، هیچ حظ و بهره‌ای از آن اعمال نبرده است.

جلد دوم کتاب ارزشمند «ره‌آورد آسمان» در شرح آن فراز از حدیث شریف معراج است که ارزش دوستی و روابط محبت‌آمیز بین مؤمنین را بیان می‌فرماید. خداوند متعال در آنجا می‌فرماید شمول محبت من برای کسانی که برای من به یکدیگر محبت دارند قطعی است؛ و روشن است که اگر محبت خدا شامل حال کسی شد، چه برکاتی بر او نازل خواهد شد. رزقنا الله بلطفه و منّه.



فصل اول:
محبت خدا به متحابین

﴿ره آورد آسمان در جمع حدیث سمرج﴾



يا أَحمدُ! وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيّ، وَوَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَعَاظِفِينَ
[لِلْمُتَقَاطِعِينَ] فِيّ، وَوَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَاصِلِينَ فِيّ، وَوَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَكِّلِينَ
عَلَيَّ. وَلَيْسَ لِمَحَبَّتِي عِلَّةٌ، وَلَا غَايَةٌ وَلَا نِهَايَةٌ. كُلَّمَا رَفَعْتُ لَهُمْ عِلْماً، وَضَعْتُ
لَهُمْ عِلْماً، أُولَئِكَ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِنَظَرِي إِلَيْهِمْ، وَلَمْ يَرَفَعُوا
الْحَوَائِجَ إِلَى الْخَلْقِ، بَطُونُهُمْ خَفِيفَةٌ مِنْ أَكْلِ الْحَلَالِ، نَعِيمُهُمْ فِي الدُّنْيَا،
ذِكْرِي وَمَحَبَّتِي وَرِضَائِي عَنْهُمْ.

محبت، علت خلق عالم

يَا أَهْمْدُ وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ؛

خداوند متعال عالم را از سر محبت خلق کرد و این محبت در تمام ذرات عالم وجود دارد. اینکه ما می‌گوییم وجود دارد ولی نمی‌گوییم دیده می‌شود، دلیلش این است که دیدنش کار ما نیست؛ هرچند بعضی‌ها می‌بینند. ما به اعتقاد می‌گوییم وجود دارد. این محبت فقط بین خدا و بندگانش یا مسلمان‌ها و شیعیان نیست، بلکه نسبت به ذره ذره موجودات است. در واقع بند و رشته وجودی همه موجودات محبت خدای تبارک و تعالی است و نکته مهم در اینجا توجه به این قضیه است. فرق بین ما غافلین محض با عارفان و اولیای خدا در این است که آنها به این قضیه توجه دارند، ولی ما غافل هستیم. هم ما مورد محبت حضرت حق هستیم و هم عرفا و اولیا، اما فرق ما و آنها در توجه به این محبت است و توجه به این محبت آثار مثبت و سازنده‌ای دارد. فرق ما و آن بزرگان را همین توجهات ایجاد کرده است.

خدای متعال می‌فرماید: محبت من نسبت به کسانی است که همدیگر را دوست دارند و این دوست داشتن آنها هم «فی» است. برای عبارت «فی» شاید بتوانیم ترجمه مناسبی در فارسی پیدا کنیم، اما شاید بتوان گفت محبت آنها در راه من یا برای من است؛ هرچند این تعابیر هم چندان دقیق نیست. محبت من برای کسانی که در مسیر رضای من و در راه من یکدیگر را دوست دارند، حتمی، قطعی و واجب است.

وجوب در اینجا به معنای حتمی بودن است. واجب‌الوجود یعنی کسی که وجودش حتمی است. نقطه مقابل واجب‌الوجود ممکن‌الوجود است. اگر چیزی واجب‌الوجود بود حتی احتمال اینکه وجود نداشته باشد هم در مورد او منتفی است؛ چون حتی یک احتمال سر سوزنی هم

او را از وجوب وجود خارج، و به ممکن الوجود تبدیل می کند. اینکه می فرماید محبت من برای متحاین حتمی و واجب است، به این دلیل است که اتصال این محبت به حضرت حق اتصالی قطع نشدنی است و از آنجا که حضرت حق خودش واجب الوجود است، محبتش هم واجب است و وقتی چیزی واجب بود یعنی از بین هم نخواهد رفت. اگر خدا در عالم نباشد چه می شود؟ اگر خدا نباشد هیچ چیز دیگری هم نخواهد بود. به همین ترتیب اگر محبت خدای تعالی هم نباشد، هیچ موجودی در عالم نخواهد بود.

محبت به بندگان، تمرین محبت به خدا

وَوَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَعَاظِفِينَ [لِلْمُتَقَاتِعِينَ] فِيَّ، وَوَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَاصِلِينَ فِيَّ، وَوَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيَّ؛

محبت خدا به کسانی که همدیگر را دوست دارند، با هم ارتباط و پیوند دارند و دل هایشان یکی است و برای هم می میرند، حتمی است. محبت خدا ظرف بزرگی می خواهد که این ظرف همان دل انسان است. کسی که نتواند محبت یکی از مخلوقین را آن طور که باید در دلش نگه دارد، چطور می خواهد محبت خدا را نگه دارد؟!

به همین دلیل است که فرمودند: محبت خداوند مخصوص متحاین است. اینها تمرین کرده اند که محبت همدیگر را نه به زبان بلکه در دل نگه دارند. یعنی آنچه از خیر برای خودشان می خواهند برای او هم می خواهند؛ بلکه بیشترش را برای او می خواهند. آنچه را از شر برای خودشان نمی پسندند، برای دوستشان هم نمی پسندند؛ بلکه هیچ شری را حتی اگر برای خود پسندند، برای او نمی پسندند. ایثار به معنای واقعی کلمه بین آنها برقرار است.

خلاصه اینکه باید ظرف دل را با محبت یکی از مخلوقین در راه خدا طوری آماده کنند که شایستگی پر شدن از محبت حضرت حق را بدون توجه به وسائط داشته باشند.

خداوند می‌فرماید: محبت من نسبت به کسانی که به هم محبت می‌کنند و کسانی که بر من توکل می‌کنند، حتمی است؛ تردید نکنید! وقتی من به کسی محبت دارم، اسباب و وسایل رسیدن به کمال را برایش فراهم می‌کنم. اگر محبت خدا برای کسی حتمی شد، او را به دست بلایا و مصائب نمی‌سپارد؛ مگر اینکه بخواهد انسان را تربیت کند. اینجاست که محبتی پشت محبتی دیگر نصیب انسان خواهد شد.

علت محبت خدا

وَلَيْسَ لِمَحَبَّتِي عِلَّةٌ؛

چرا خدا محبت می‌کند؟ چرا ما محبت می‌کنیم؟ ما محبت می‌کنیم چون نیاز داریم به اینکه دیگران هم به ما محبت کنند. چون خودمان به محبت نیاز داریم، به دیگران محبت می‌کنیم تا آنها هم به ما محبت کنند. گفت: «کاسه جایی رود که قدح باز آید». یک تومان می‌دهیم که دو تومان بگیریم. اینها علت محبت کردن ماست. حتی اگر چنین علتی هم نداشته باشد و توقع چنین تقابلی نباشد، باز در درونمان نیاز به محبت کردن وجود دارد؛ این حداقل نیازی است که در درون خودمان به محبت کردن به دیگران داریم.

از طرفی وقتی محبت نمی‌کنیم، بعضی از استعدادهایمان شکوفا نمی‌شود یا احساس تنهایی می‌کنیم. دیگر اینجا بحث مادی هم نیست. به خاطر اینکه انسان هستیم دوست داریم به چند نفر محبت کنیم؛ مثلاً چند یتیم را تحت سرپرستی بگیریم. هیچ توقعی هم نداریم، نه نامی و

نه نشانی و... هیچ! ولی نیاز به محبت کردن در درون خودمان هست. پس محبت آدمی علت دارد. بقیه چیزها هم به همین نیاز برمی گردد. البته بعضی هایش مقدس تر و بعضی هایش دنیایی تر است. پس این نیاز، علت است.

اما محبت خدای تبارک و تعالی علت ندارد؛ یعنی چیزی نیست که این محبت را ایجاد کند. خدا خودش *علة العلل* است. جز خود خدا و ذات اقدس او چیز دیگری علت محبت او نیست و چیزی هم نمی تواند در او اثر کند. چون علت در کم و زیاد، رنگ و بو و بودن و نبودن معلولش تأثیر دارد. ولی چیزی نمی تواند در محبت خدا اثر بگذارد.

ممکن است بگوییم: «پس آیا کارهای خوبی که ما می کنیم، اسباب محبت نیست؟ اینکه دست دیگری را بگیری تا خدا دست تو را بگیرد، سبب نیست؟» جواب این است که سبب هستند، ولی علت محبت خدا نیستند. علت محبت خدا چیزی است که در خدا اثر بگذارد و باعث شود که خدا به ما محبت کند، درحالی که هیچ چیز در خدا اثر ندارد. پس محبت خدا علت ندارد، اما اعمال ما اسبابی هستند که ما را لایق دریافت محبت خدا می کنند؛ نه اینکه او را تحت تأثیر قرار دهند تا به ما محبت کند.

رابطه علم و عمل

وَلَا غَايَةَ وَلَا نِهَایَةَ، کُلَّمَا رَفَعْتُ لَهُمْ عِلْمًا، وَضَعْتُ لَهُمْ عِلْمًا؛

محبت خدا حد و حساب ندارد، چون خود خدا حد و حساب و غایت ندارد. معنی ندارد که بگوییم ذات احدیت جایی تمام می شود. محبت او هم همین طور است. افرادی که اهل محبت کردن به هم هستند، به خاطر این رفتارشان از ناحیه حضرت حق برایشان علم سرازیر می شود؛ آن هم علمی پس از علمی. وقتی علمی به آنها داده شد چون اهل محبت

هستند، از این علم در راستای محبت به دیگران استفاده می کنند. به این علم که عمل کردند، علم بالاتری جایش را می گیرد.

قابلیت دریافت علم بستگی به عمل به آن دارد؛ چون اساساً علم برای عمل است. اگر به انسان علم بدهند، ولی او عمل نکند، دادن علم دوم لغو است و خداوند متعال کار لغو نمی کند. اما اگر علمی به آنها داد و به آن عمل کردند، این استعداد است و خداوند تبارک و تعالی استعدادی را ضایع نمی کند. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»؛^۱ کسی که شکر خدا را به جا بیاورد خدا زیادش می کند؛ یا نعمتش را زیاد می کند و یا سعه وجودی او را زیاد می کند. کسی که شکر می کند، از خودش استعداد و قابلیت بروز می دهد و اگر کسی از خودش قابلیت نشان دهد، چون فاعلیت فاعل تام است، اعطا و ازدیاد هم حتمی است.

آنچه مهم است، وجود قابل است. اگر ظرفی را با هر اندازه ای، چه بزرگ و چه کوچک به درگاه خدا ببری پر می شود. اگر ظرف کوچک بردی به همان اندازه پر می شود؛ «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟!» صاحبخانه معطی است و می دهد، اما ظرفی که ما بردیم کوچک است. بعد که برگشتیم می گوئیم: چه اشتباهی کردیم که ظرف کوچکی بردیم! گاهی هم می رویم آنجا و بهره مند هم می شویم و برمی گردیم، اما می بینیم که اگر ظرف داشتیم، ظرفمان را پر می کردند و چه اشتباهی کردیم که ظرف نبردیم! اگر انسان ظرف دلش را به درگاه خدا ببرد و از خودش استعداد نشان دهد، ممکن نیست که خالی برگردد.

بی نیازی از خلق

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَنْظُرُوا إِلَى الْمَخْلُوقِينَ يَنْظُرِي إِلَيْهِمْ، وَلَمْ يَرْفَعُوا الْحَوَائِجَ إِلَى الْخَلْقِ؛

اینها کسانی هستند که نگاهشان به مخلوق از مسیر نگاهی است که من به آنها دارم؛ یعنی چون من به آنها نگاه می کنم، نگاه آنها به مخلوق می افتد. و نگاه و عنایت آنها به مخلوق، پرتوی از نگاه و عنایت من است. نتیجه این عنایت این است که اینها مخلوقات را از دریچه نگاه من می نگرند و وقتی این طور شد دیگر دست نیاز به سمت خلق دراز نمی کنند. چطور؟! مگر اینان نیازهایشان را شخصاً برآورده می کنند؟ خیر، نیازهایشان را به وسیله مردم برآورده می کنند، اما نگاهشان درست است.

فردی را در نظر بگیرید که نیازهایی دارد. بخشی از نیازهای او به این شکل است که مثلاً زحمت می کشد، کاری برای کسی انجام می دهد و در برابرش پول می گیرد. این دست نیاز دراز کردن نیست. اما گاهی این طور نیست؛ مثلاً به دوستش می گوید: این قلم را به من بده! چیزی هزینه نمی کند و به دیگران نیاز هم دارد.

در این موارد چون دیگران را سبب مستقلى در عالم نمی بیند، حتی اگر چیزی هم می خواهد، توجه دارد که این خواستش از خلق نیست و خلق فقط یک واسطه است. از این جهت فرمود: «وَلَمْ يَرْفَعُوا الْحَوَائِجَ إِلَى الْخَلْقِ»؛ نیازهایشان را به مخلوقات عرضه نمی کنند. نمی خواهد بگوید اینها گوشه نشین هستند و با مردم زندگی نمی کنند یا در گوشه غاری هستند؛ بلکه با مردم هستند، ولی دست نیاز به سوی مردم دراز نمی کنند. بعضی از آنها مردم را می بینند، و دست دراز نمی کنند و بعضی هم اصلاً مردم را نمی بینند.

وقتی که خدای تعالی اولین و آخرین را در
محشر جمع می‌کند، منادی صدا می‌زند:
کجایند کسانی که در راه خدا یک‌دیگر را
دوست داشتند و به هم محبت می‌ورزیدند؟
فقط نمی‌گویند نمازخوان‌ها، روزه‌گیرها،
انفاق‌کننده‌ها و مجاهدانِ راه خدا کجایند؟
برای متحائین هم حسابی هست؛ کسانی
که همدیگر را دوست داشتند، چون این نه
آثارش از آنها کمتر است و نه راحت‌تر و
آسان‌تر است.

اینکه دو نفر همه عمر برای خدا همدیگر را
دوست داشته باشند، کار ساده‌ای نیست.
گذشتن از خیلی چیزها می‌خواهد. گذشتن از
نفس می‌خواهد. آثارش هم زیاد است.

